

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: مناف فلکی فر

۱۷ جنوری ۲۰۱۹

درسهای از یک اعتصاب

تعرض رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی به کارگران مبارز فولاد اهواز و ضرب و شتم و دستگیری و به بند کشیدن ده ها تن از فعالان کارگری در این کارخانه که نهایتاً به سرکوب اعتصاب و اعتراضات مسالمت آمیز و وسیع کارگری در شهر اهواز منجر شد، بستری ست که نه تنها یکبار دیگر ماهیت ضد خلقی هیأت حاکمه و عدم ظرفیت و تحمل استبداد حاکم نسبت به هر گونه مقاومت و مبارزه کارگران با مظالم جانکاه سرمایه داران زالو صفت و استثمارگر را عیان می کند، بلکه وضعیت دشوار و بغرنجی که طبقه کارگر ایران در مبارزه و امر تشکل یابی خود با آن روبه روست را به نمایش می گذارد.

مقارن با سی و هشتمین روز اعتصاب دلاورانه کارگران گروه ملی فولاد اهواز و بیست و ششمین روز تجمعات و راهپیمایی این کارگران مبارز و آگاه در سطح شهر، نیروهای سرکوب رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی با شناسایی قبلی و یورش شبانه به منزل کارگران، ده ها تن از فعالین کارگری این اعتصاب بزرگ حق طلبانه را دستگیر و به بازداشتگاه های خود منتقل کردند. این حرکت وحشیانه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در حق کارگرانی که اساساً برای پیگیری مطالبات بر حق و علیه شرایط برده وار حاکم بر زیست خود به پاخاسته و فریادهای "ما حقمان را می خواهیم"، "گرانی، تورم، بلای جان ملت"، "من کاوه آهنگرم، تاب ستم نیآورم" سر داده بودند، بلافاصله با موجی از محکومیت از سوی افکار عمومی توده های دربند و شجاع ما و نیروهای آزادیخواه روبرو شد؛ چرا که اعتصابات مسالمت آمیز و حق طلبانه کارگران گرسنه، چهره کثیف و غارتگر کارگردانان تبهکار "دولت تدبیر و امید" و کلیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و ضرورت سرنگونی این رژیم را با برجستگی نشان می دهد.

یورش به کارگران گرسنه و محروم و به جان آمده به جرم طغیان علیه شرایط برده واری که سرمایه داران زالو صفت بر آنها تحمیل نموده اند و دستگیری و روانه کردن آنها به شکنجه گاه های حکومت در شرایطی به وقوع می پیوندد که این کارگران در طول حرکتشان که یکی از طولانی ترین اعتصابات کارگری سالهای اخیر طبقه کارگر ایران می باشد ، نه به حرکت قهر آمیزی دست زده بودند، نه سلاح برداشته بودند و نه حتی هیچ یک از قوانین ضد خلقی حکومت را هم نقض کرده بودند. آنها تنها به خاطر مطالبات طبیعی و کاملاً مشروع و پذیرفته شده از طرف عموم، همچون درخواست حقوق های پرداخت نشده و اعتراض به خصوصی شدن کارخانه - یعنی مخالفت با اخراج های وسیع و تشدید چپاول نیروی کارشان توسط مافیای حاکم و سرمایه داران جهانی - به منظور بهبود شرایط زیست و معیشت

در دناک خود و خانواده هایشان، خیابانهای اهواز را به صحنه مارش دلاورانه و متحدانه بزرگ و صلح آمیز خویش در مقابل استعمارگران حاکم تبدیل ساخته بودند. با این حال گردانندگان ماشین سرکوب جمهوری اسلامی، یعنی مزدوران چکمه پوش سرمایه داران حاکم با به بند کشیدن فعالین کارگری و جلوگیری قهری از تداوم تجمعات توده ای کارگران این کارخانه، نشان دادند که تحت نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران که اعمال سیستماتیک یک دیکتاتوری عریان و لجام گسیخته، روبنای ذاتی آن را تشکیل می دهد، سرمایه داران تحمل کمترین حرکت توده ای علیه مناسبات و نظام ضد خلقی حاکم را ندارند؛ حتی اگر این حرکات توده ای، مسالمت آمیز بوده و به خاطر تحقق حقوق طبیعی کارگران نظیر پرداخت مزد و بهبود شرایط کار در چارچوب خود قوانین نظام سازمان یافته باشند. این حقیقت، انعکاس یکی از تجارب عینی شاخص حداقل چهل سال اخیر در کشور ما، تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بوده است که بار دیگر در جریان اعتصاب و اعتراض کارگران فولاد اهواز و مدت اندکی قبل از آن در جریان سرکوب حرکات کارگران نیشکر هفت تپه به روشن ترین وجهی به منصه ظهور رسید.

برای تمامی مبارزین و آزادیخواهانی که مساله اصلی شان آزادی محرومان و سرنوشتی رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران به دست طبقه کارگر و توده های ستمدیده ما می باشد، تجربه چگونگی خفه کردن و سرکوب دور اخیر جنبش کارگران فولاد، آئینه تمام نمائی ست که در آن وضعیت جامعه تحت سلطه ما و ماهیت نظام حاکم و راه مبارزه با آن، خود را بخوبی نشان می دهد؛ دیکتاتوری مطلق العنان سرمایه داران استعمارگر حاکم، همچون چهل سال گذشته تا حد توان خویش، تمام منافذ مبارزه سیاسی علیه نظم طبقاتی موجود را مسدود کرده است و هیچ حرکت حق طلبانه و جنبش صنفی و سیاسی حتی مسالمت آمیز کارگران (و سایر اقشار تحت ستم) را تاب نمی آورد. گردانندگان نظام علاوه بر کاربرد تمام شیوه های زهرآگین دیگر، نهایتاً با اتکا به ماشین سرکوبشان است که می کوشند به کنترل و مهار زدن بر جوش های اعتراضی جامعه و حفظ و دوام قدرت خویش اقدام نمایند. چرا که اساساً سرکوب و خفقان، عامل اصلی بقای نظام سرمایه داری بحران زده و پوسیده حاکم بر کشور ما می باشد.

درست با تأمل روی شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران است که می توان نمایش ورشکستگی و افلاس نیروها و جریانات سیاسی رفرمیست را مشاهده کرد و متوجه شد که جریانات مدعی طرفداری از "مبارزه مدنی" که آن را به مثابه راه اصلی رهایی جا می زنند چگونه با فعالیتی سیستماتیک به طور روزمره به فریبکاری در این زمینه برای وارونه جلوه دادن حقایق مشغولند و ضمن ستایش پر حرارت اما ظاهری جنبش های اعتراضی، چاره رهایی کارگران ما از شر بلایای نظام سرمایه داری را گسترش "جنبش مدنی" و "مبارزه مسالمت آمیز" جا می زنند. به راستی این نیروها در مقابل ارباب و خشونت عریان و سیستماتیکی که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و قداره بندانش از آغاز تا پایان اعتصاب و اعتراض مسالمت آمیز کارگران فولاد و هفت تپه در حق آنان روا داشتند چه می گویند؟ جالب اینجاست که اشاعه دهندگان و مروجان این ایده های مسموم در شرایطی در نفی مبارزه قهر آمیز طبیعی توده ها و در اینجا کارگران، زیر اسم تقبیح "خشونت" در صفوف مبارزات کارگری و توده ای دم می زنند که در مقابل خشونت سازمان یافته و سیستماتیک طبقه حاکم لال هستند، و بخشاً نیز دلیل آن را نه ماهیت نظام حاکم بلکه حداکثر تمایلات این یا آن جناح حکومتی و یا شخص ولی فقیه عنوان می کنند.

نیروهای مخالف به کارگیری قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی که بند نافشان مستقیم و غیر مستقیم به "اصلاح طلبان" حکومتی و غیر حکومتی گره خورده و ویژگی اصلی شان دشمنی با هر گونه مبارزه رادیکال و موثر علیه دشمن سر تا پا مسلح و سرکوبگر حاکم است، با برخورداری از فضائی هم که بویژه در شرایط بحرانی به طور آگاهانه از سوی دشمن در اختیار پخش و اشاعه ایده های رفرمیستی قرار می گیرد (به طور مثال از تریبون دانشگاه ها و یا از

طریق برخی سایتهای فعال در چارچوب نظام) عمدتاً می کوشند این پیام را به کارگران و توده های گرسنه و به پا خاسته خفته کنند که نباید در مقابل خشونت عریان حکومت به خشونت متوسل شد و هدف اعتراضات و خواسته های کارگران از طبقه حاکم ، حداکثر باید در چارچوب فلان "اصل قانون اساسی" ضد خلقی حاکم محدود شود. آنها حداکثر از کارگران می خواهند که در مجاری بوروکراسی گنبدیده و فاسد دولتی در مقابل دریافت شلاق و گلوله و زندان و اعدام، تظلم خواهی کنند.

یکی دیگر از تم های اصلی تبلیغات نیروهای رفرمیست مدافع راه مسالمت آمیز این است که کارگران با دست زدن به شورش و اقدامات مبارزاتی قهر آمیز، به دشمن "بهانه" می دهند تا کارگران را سرکوب کند. در حالی تجربه کارگران هفته تپه و فولاد اهواز که کاملاً به طور مسالمت آمیز صورت گرفت، یک بار دیگر نشان داد که سرکوب ، لازمه حیات جمهوری اسلامی می باشد و این رژیم برای سرکوب مبارزات برحق کارگران و دیگر توده های مردم هرگز دنبال بهانه نبوده است. مگر کارگران رنجدیده فولاد و هفت تپه و قبل از آنها کارگران گرسنه هپکو و آذربایجان در هیچ جا دست به سلاح برده و با این کار "بهانه" به دست حکومت داده بودند که مورد یورش قهر آمیز و ضرب و شتم و دستگیری و شکنجه قرار گرفتند؟ اتفاقاً بر عکس، در جریان این حرکات همه شاهد بودند که کارگران بارها با مشاهده اقدامات تحریک آمیز نیروهای سرکوب و ضد شورش برای حمله به تجمعات کارگران علناً فریاد می زدند که نه برای "درگیری" بلکه برای رساندن صدای حق خواهانه شان به عموم، برای گرفتن حقوق معوقه و سیر کردن شکم گرسنه خانواده های محرومشان دست به اعتصاب و اعتراض زده اند و قصد درگیری با نیروی انتظامی را ندارند. اما هیچ یک از این واقعیات باعث نشد تا ماشین سرکوب جمهوری اسلامی با یا بدون "بهانه"، به اجتماعات صلح آمیز کارگران حمله نکند و با شکستن سر و دست و خونین و مالین ساختن کارگران و دستگیری و به سیاهچال انداختن آنان تجمعات و حرکات غیر قهر آمیز آنها را در هم نشکند. ادعا می شود که برپائی تظاهرات مسالمت آمیز در رژیم جمهوری اسلامی قانونی است. اما واقعیت این است که در نظام "ولایت فقیه"، رعایت قوانین رسمی و به طور مشخص اجرای "قانون اساسی" که اصولاً خود اصلی ترین عامل توجیه فقر و بدبختی و اعمال اراده مطلق سرمایه داران استثمارگر بر کار و حیات کارگران و توده های محروم می باشد، کمترین ارزشی برای دولتمردان حاکم ندارد و این رژیم خود بزرگترین ناقض "قوانین" خود به دست خود است.

بنابراین از هر زاویه ای که به ادعاهای طرفداران "جنبش مدنی" و "قوانین شهروندی" در مدح مبارزات مسالمت آمیز و در چارچوب نظم حاکم به مثابه راه پیشرفت و رسیدن به دموکراسی و رهائی نگاه کنیم کمترین عنصری از حقیقت در آنها نخواهیم یافت. بر عکس، کار این ایده های مسموم و مروجانش با هر ادعا و ماهیتی که داشته باشند ، چیزی جز تلاش برای توقف و ضربه زدن به مبارزات کارگران و زدودن رادیکالیسم این مبارزات و در نتیجه خدمت به بقای وضع موجود و حاکمیت مطلق العنان نظام دیکتاتوری حاکم بر کار و حیات کارگران ایران نمی باشد.

آنچه در جریان سرکوب و خفه کردن اعتصاب کارگران فولاد اتفاق افتاد نشان داد که بر خلاف نظر ساده انگاران و رفرمیستها، رژیم سرکوبگر حاکم نمی توانست و نمی تواند تداوم این حرکات هر چقدر هم که "صلح آمیز" و "مدنی" باشند را تا مدت زیادی تحمل کند و مهتر آنکه به آن اجازه رشد و سازماندهی توده های کارگر و محروم را بدهد. چرا که مطابق قوانین حاکم، در جمهوری اسلامی هر فریاد کارگران حتی برای دریافت قوت لایموت هم اگر به اعتراض جمعی و اعتصاب منجر شود که بخواهد در کل جامعه انعکاس پیدا کند یک مساله "امنیتی" برای نظام ضد خلقی حاکم تلقی می گردد که با شلاق، زندان، ترور و سرکوب پاسخ می گیرد. روشن بود که در سایه سیاه چنین نظامی، یورش به

کارگران فولاد همانطور که کارگران آگاه هم پیش بینی می کردند مانند هجوم و زندانی کردن هم زنجیران هفت تپه ای شان عنقریب بود.

تجربه مهم دیگری که مبارزات کارگران فولاد و هفت تپه و سرکوب آنها به جا گذاشت هر چه بیشتر آشکار کردن عقیم بودن برخی "راه حل" ها و تئوری پردازی های مدافعین "کار آرام سیاسی" در مورد امکان به وجود آوردن و بقای تشکلهای مستقل کارگری در چارچوب جمهوری اسلامی می باشد. در جریان این اعتصابات و فراز و نشیب های آن ، همانطور که دیدیم ، نیروهای رفرمیست به شدت به تحرک افتادند تا با اتکاء به تلاش های قابل تقدیر کارگران آگاه هفت تپه و فولاد به منظور ایجاد نوعی از تشکل صنفی که از نهادهای ضد کارگری حکومتی نظیر شورای اسلامی کار و خانه کارگر جدا بوده و در عین حال نماینده کارگران و پیگیر مسایل صنفی آنها در مواجهه با کارفرما و دولت باشد، امر ایجاد تشکلهای مستقل کارگری در چارچوب جمهوری اسلامی را امکانپذیر جلوه دهند. جریانات نامبرده در تبلیغات خویش، پارا از این حد نیز فراتر گزارده و با صدور "فراخوان" ها و تحلیلهای غیر واقعی و عقیم، مدعی شدند که حال که "شوراهای کارگری" بوجود آمده؟؟!!، گام بعدی کارگران باید حرکت برای "سراسری" ساختن و ایجاد پیوند بین این تشکلهای باشد. آنها اینگونه از سراسری شدن تشکلهایی که هنوز به وجود نیامده و تثبیت هم نشده بود در زیر چتر استبداد عریان طبقه حاکم سخن گفتند. در تحلیلهای به غایت غیر واقعی و ذهنی آنها، راه رهایی کارگران ایران، تنها از این مسیر یعنی ایجاد تشکلهای کارگری، "سراسری" شدن آنها که همه واقعیت ها نشان می دهند که در چارچوب دیکتاتوری مطلق العنان رژیم جمهوری اسلامی عملی نیست، و سرانجام یک اعتصاب عمومی و قیام شهری می گذرد. این نیروها که در فرهنگ سیاسی به مدافعان "کار آرام سیاسی" معروفند، با پخش خبر اعلام تشکیل "شورای کارگری" در هفت تپه و در یک مورد تکرار ضرورت تشکیل شورا توسط کارگری در اعتصابات کارگران فولاد اهواز، از آن با عباراتی نظیر "آغاز یک فراز نوین" در جنبش کارگری و ... اسم بردند. در تخیلات و اوهام چنین نیروهائی ، در اینجا و آنجا کارگران تشویق می شدند که مبارزاتشان را برای به هم "پیوستن" این "شوراها" در سطح "سراسری" متمرکز کنند و این گونه جلوه داده می شد که این شوراها همان شوراهای مستقل کارگری هستند. در حالی که خود کارگرانی که در تلاش برای ایجاد این تشکل بودند، تاکید می کردند که "شورا" و یا "کمیته" مورد نظر آنان در پی "کنترل تولید" و "خودگردانی" کارخانه با "مجوز" دولت و یا تحت نظارت دولت می باشد و انتظار کارگران این بود که تشکل مزبور در چارچوب قوانین حاکم در جمهوری اسلامی، نظارت و کنترل تولید در داخل کارخانه را بر عهده بگیرد. روشن است که به روایت خود کارگران دست اندرکار در تلاش برای بوجود آوردن این تشکل، چنین شورائی ماهیتاً با شوراهای کارگری واقعی فرق دارد.

ثانیاً نیروهای مزبور با بلاهت تمام اعلام تشکیل این شوراها را بیانگر صحت خط و تحلیلهای سازمانی خود و اثبات درستی راه "کار آرام سیاسی" جا می زدند. اما سیر واقعیات و برخورد سرکوبگرانه جمهوری اسلامی با تلاش های برحق کارگران برای ایجاد نوعی از تشکل صنفی مستقل از نهاد های سرکوب ، بی پایگی این تخیلات را نشان داد. واقعیات، بسیار سریع نشان دادند که جمهوری اسلامی تثبیت و تداوم هیچ نهاد و تشکل مستقل کارگری را فراتر از روی کاغذ را نمی پذیرد، به آن اجازه رشد و عملکرد به مثابه یک نهاد صنفی مستقل را نمی دهد و هر کسی که بر آن پافشاری کند را نیز به تیغ سرکوب رسمی و غیر رسمی خود می سپارد و همانگونه که در هپکو و هفت تپه و فولاد نشان داد ، خاطیان را به اتهام "اخلال" علیه "نظام" از طریق "ایجاد گروه های معاند" به بیدادگاه هایش می سپارد. به این ترتیب با وجود تمام از خود گذشتگی و تلاش های کارگران برای به رسمیت شناخته شدن این تشکل به عنوان صرفاً یک نهاد اعمال نظارت بر تداوم تولید - حتی در چارچوب خود نظام جمهوری اسلامی، رژیم آن را در نطفه خفه کرد.

اعتصاب کارگران فولاد و برخورد دشمن با آن کوس افلاس و ورشکستگی رفرمیسم و راه حل های رفرمیستی در جامعه تحت سلطه ما را بار دیگر به صدا درآورد. تجربه اعتراضات و اعتصابات طولانی و دلاورانه کارگران ، اولاً در بطن خود یکبار دیگر نشان داد که در جمهوری اسلامی و زیر حکومت یک دیکتاتوری امپریالیستی - که تازه با یک بحران عمیق هم دست و پا می زند - خواستها و مطالبات صنفی و سیاسی طبقه کارگر ایران حتی اگر به مسالمت آمیزترین و صلح آمیزترین شیوه ها نیز در سطح اجتماعی طرح گردد، سریعاً با سد دیکتاتوری مواجه می گردد و نهایتاً پاسخی جز سرکوب و قهر نمی گیرد. در نتیجه، تحقق این خواستها و مطالبات به طور اجتناب ناپذیری با پروسه مبارزه برای در هم شکستن سد دیکتاتوری و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گره خورده است. از طرف دیگر، این امر روشنی ست که پیش شرط تحقق خواستهای این طبقه، سازمانیابی و تشکل کارگران می باشد و خود این امر در بطن جنبش توده های تحت ستم در پروسه مبارزه برای در هم شکستن سد دیکتاتوری و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امکان پذیر است.

واقعیت این است که به دلیل ماهیت نظام سرمایه داری وابسته ایران، ساختار اقتصادی موجود و دیکتاتوری ذاتی آن به مثابه عامل اصلی بقای نظام، سازمانیابی طبقه کارگر ایران از راه های سنتی یعنی از راه ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی کارگران به طریق مسالمت آمیز در چهارچوب این نظام امکان پذیر نیست و تحقق این امر مهم از مسیر مبارزه قهر آمیز و بر پائی یک جنگ مسلحانه برای نابودی جمهوری اسلامی و در هم شکستن این نظام در جریان تداوم یک جنبش توده ای می گذرد.

تجربه تمام اعتصابات کارگران تحت ستم ایران در چهل سال گذشته و تجربه زنده جنبش های درخشان کارگری در یک سال اخیر از هپکو و آذرآب اراک گرفته تا هفت تپه شوش و فولاد اهواز تجاربی هستند که به نوبه خود بر این جمع بندی مهر تائید می زنند.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران
شماره ۲۳۳ ، آذر ماه [قوس] ۱۳۹۷